

وضع قضا و محاکم در افغانستان

نوشته شده توسط تورنجرال محمد آصف الم

بخش سوم

استقلال قضا بعد از انفاذ قانون اساسی ۱۹۶۴ مطابق ۱۳۴۳ شمسی:

وضع محاکم و قضات را که فقط به حیث یک دستگاه شکنجه و آزار و حتی کشتار از آن توسط قدرتمندان آن زمان بر افراد مظلوم و اقشار و طبقات پائین جامعه استفاده میگردید، مختصراً از نظر گذشتانیدیم؛ اما در این مقطع زمان در جهان پیرامون ما تغییرات شگرفی به نفع پیشرفت، ترقی و بالندگی طبقات محروم و به نفع دموکراسی و آزادی بوقوع پیوسته بود. در همسایه شمالی افغانستان خیزش عظیمی از جانب دهقانان، کارگران و در مجموع اقشار و طبقات تحت ستم جامعه در برابر ناهمگونی ها و بی عدالتی ها صورت گرفته و انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی رسانیده بود. متعاقباً در کشور بزرگ چین نیز مردمان آزادیخواه و ترقی طلب حاکمیت سه صد ساله خانواده ستمگر مانچو را از قدرت به زیر افکنده زحمتکشان کشور حکومت مربوط خود را تأسیس نمودند. طلسم استعمار کهن در سراسر دنیا در هم شکست. بسیاری از کشور های جهان سوم به آزادی سیاسی نایل گردیدند. در جهان روندی به سود صلح و بارآوری و سازندگی در جریان آمد و این نتیجه منطقی بحران اقتصادی بی بود که کشور های سود و سرمایه را در کل فرا گرفته بود. توأم با آن کشور بزرگ هند همسایه شرقی افغانستان نیز به آزادی دست یافت. این رویداد های مهم در جهان و منطقه بر مردم افغانستان و دولت جابر و ستمگر آن نیز تأثیراتی بر جا گذاشت. دولت جهت تداوم حاکمیت خویش تدابیر لازم را اتخاذ کرده در سیاست های داخلی و خارجی خود تعدیلاتی را به وجود آورد و در شئون زندگی مردم اعم از اقتصادی - سیاسی و اجتماعی به شمول آزادیهای سیاسی و مساوات حقوقی ریفورمهای وارد کرد. گرچه این ریفورمها با منافع خانواده سلطنت در تضاد واقع میشد؛ اما ناگزیر ولو به صورت نیم بند باید عملی گردیده و از گاو غودی نیز برای مردم داده میشد. شاه تحت این شرایط ناگزیر شد تا تغییراتی را در عرصه فوق وارد نماید و به این منظور شاه به وضع قانون اساسی اقدام کرد که جوابگوی همه مسائل باشد.

در این قانون اساسی به استقلال قضاء که شرط اصلی تحقق دموکراسی پنداشته میشود توجه جدی مبذول گردید که فصل هفتم آن به این مضمون آغاز گردیده بود:

« ماده 97: قضا رکن مستقل دولت بوده، وظائف خود را در ردیف قوه اجرائیه و قوه مقننه انجام میدهد.»
ماده 98: «قوه قضائیه مرکب است از ستره محکمه و محاکم ماتحت آن که صلاحیت و تشکیلات آن توسط قانون تعیین میشود. ستره محکمه مرکب است از نه نفر عضو که توسط پادشاه برای مدت ده سال به این وظیفه انتخاب میشوند. پادشاه یکی از این نه نفر را به حیث قاضی القضاات تعیین مینماید. پادشاه میتواند بعد از مرور ده سال بر انتخاب یکی و یا همه اعضای ستره محکمه تجدید نظر نماید. عضوی که در نتیجه تجدید نظر شاه از عضویت ستره محکم سبکدوش شده است، مادام العمر از امتیازات زمان عضویت در ستره محکم برخوردار میباشد. صلاحیت محاکم در رسیدگی به (تمام) دعاوی است که به صفت مدعی و مدعی علیه به پیشگاه آن اقامه میشود. هیچ قانون در هیچ حالت نمیتواند قضیه بی یا ساحه بی را از دایره صلاحیت قوه قضائیه دولت به نحوی که در این قانون اساسی تحدید شده است، خارج سازد و به مقام دیگری تفویض کند. محاکم عسکری که صلاحیت آنها رسیدگی به جرایم خاص عسکری است، از این امر مستثنی میباشد.»

استقلال قضا و برابری آن با دو قوه مجریه و مقننه که برای نخستین بار در تاریخ افغانستان در قانون اساسی کشور تسجیل گردید، بشارتی بود که نه تنها قوه قضائیه و قضات را که قرنها محکوم اراده حکام و شاهان و امیران جبار و خود خواه زمانه بودند از دستورات و تحمیل اوامر نامشروع این ددمنشان نجات بخشید بلکه برای مردم مظلوم و ستمدیده افغانستان نیز که بار بی حساب ظلم، ستم و استکبار آنها را بر دوش میکشیدند و حق و ناحق روانه زندانهای مخوف و سیاه چال های این ظالمان میگرددیدند، مژده بی بود بزرگ، چه دیگر کلید زندان از دست پولیس و حکام، به دست قضاتی داده شده بود که اجراء آنها در تبعیت از قانون صورت میگرفت و این اختیار از سلطان و امیر و پادشاه گرفته شد تا بیگناهی را حسب دلخواه و خواست خویش به زندان بیفکنند و سالها و ماهای متوالی او را بی سرنوشت نگهدارند. چنانچه تاریخ افغانستان این قضایا و حوادث ناگوار را نه تنها به صورت عدیده و انگشت شمار بلکه به صورت فراوانی در دل داغدار خویش ثبت نموده است. به طور مثال در افغانستان در مسیر

تاریخ میخوانیم: «... روزی که نادر شاه چند نفر را ناگهانی از خانه های شان به در بار احضار و مانند حیوانات قربانی، قطار ایستاده نمود، سر برداشت و امر کرد همه را اعدام نمایند، در زمره این محکومین بی محاکمه یکی از منصبداران حبیب الله کلکانی به نام اسلم سرلج نیز بود که او را به واسطه عهد نامه قرآن و اداری به تسلیم نموده بودند. این شخص فریاد کرد و گفت: « تو مرا به عهد قرآن به اینجا آوردی و حالا مثل انگریز خیانت می کنی» آنگاه دشنامهای شدید به جانب نادر شاه پرتاب کرد. نادر شاه آنقدر عصبی شد که امر کرد تا او را در مقابل چشمش با سر نیزه تفنگ شگاف کردند. هکذا سالها به زندان افگندن بدون محاکمه ملک خان وزیر مالیه در زمان صدارت داود خان یکی دیگر از نمونه هایی است که در عهد ظاهر شاه اتفاق افتاده است و قس علی هذا»..

در حالی که بعد از انفاذ قانون اساسی ۱۳۴۳ دیگر پولیس و ژانرالی بیشتر از بیست و چهار تا هفتاد و دو ساعت صلاحیت توقیف اشخاص را بدون امر محکمه نداشتند، گرفتاری و تلاشی منازل نیز حکم محکمه را لازم داشت و هرگونه اجراء بدون رعایت مراتب فوق غیر قانونی و مواجهه به بطلان بوده و بدان اعتبار داده نمیشد.

در ماده بعدی تسجیل گردیده بود که قوه قضائیه مرکب از ستره محکمه و محاکم ماتحت آن میباشد که صلاحیت و تشکیلات آن توسط قانون تعیین میشود، بدین معنی است که این ماده قانون مکمل ماده بالا و مؤید استقلال قضا بوده است و قضات را از متابعت قانون مامورین دولت که تطبیق کننده قوه اجرائیه است بر حذر میدارد.

در ماده بعدی قانون که انتخاب اعضای ستره محکمه را از طرف پادشاه به مدت ده سال پیشبینی کرده بود نیز به معنی استحکام استقلال قضا و مصونیت قضات از هرگونه عزل و نصب قبل از میعاد متذکره است، چنانچه پادشاه هم اجازه نداشت تا قبل از انقضای مدت ده سال عضو ستره محکمه را سبکدوش نماید و صرفاً شاه میتوانست بعد از مدت ده سال بر انتخاب یک عضو و یا همه اعضای ستره محکمه تجدید نظر نماید. معهذا عضوی که در نتیجه تجدید نظر شاه بعد از ده سال از وظیفه سبکدوش میگردید از تمام امتیازات دوره اشتغال به عضویت ستره محکمه به حکم قانون اساسی مستفید میگردید. قیودات متذکره یکی بعد از دیگری چنان مؤید استقلال قضابه حکم قانون اساسی است که برای قضات نیز احساس حاکمیت به نفس و به داشتن وضع مادی و معنوی زندگی اطمینان محکم میبخشد تا در پرتو آن در مدت اشتغال به وظیفه مقدس قضا مرتکب انحرافات نشوند.

استعمال کلمه انتخاب در متن ماده فوق الذکر قانون اساسی از این جهت است که برای عضویت در ستره محکمه در ماده (105) قانون اساسی اوصافی پیش بینی شده بود که به استناد آن عضوی از بین تعدادی از نامزدان این مقام برگزیده میشود. ازینرو کلمه انتخاب به جای انتصاب، اولی تر و با موردتر بود و از جانبی هم اگر کلمه انتصاب به کار برده میشد به این معنی نیز بود که انتصاب کننده واجد هر نوع صلاحیتی بوده میتواند، در حالی که شاه پس از گذشت ده سال تنها حق انتخاب و حق تجدید نظر را صاحب بود نه بیش از آن. باید افزود که اگر تجدید نظری صورت نمیگرفت، عضو و یا اعضای ستره محکمه برای ده سال دیگر در همان سمت باقیمانده و به وظائف خویش دوام میدادند.

در ماده (98) قانون اساسی که صلاحیت قوه قضائیه را تسجیل کرده و آن رسیدگی به تمام دعاوی که در آن شخص و یا اشخاص حقیقی یا حکمی به شمول دولت به صفت مدعی و مدعی علیه قرار گرفته در پیشگاه محاکم مطابق به احکام قانون اقامه میگردد، بدین معنی است که فیصله های مجالس غیر قضائی و سائر مراجع که خارج از تشکیلات ستره محکمه باشد، مانند مجالس مشوره ولایات و غیره از اعتبار ساقط میگردد که موجب توحید قضا و ایجاد یک قوه قضائیه مستقل به حیث رکن دولت میشود. البته تشکیل محاکم عسکری در این ماده استثناء قرار گرفته و تسجیل گردیده است که این نوع محاکم به جرایم مربوط به اردوی افغانستان منحصر میباشد و تشکیل و صلاحیت محاکم عسکری توسط قانون تنظیم میگردد.

در ماده نودونهم قانون اساسی تسجیل گردیده است که استماع دفاع قاضی متهم به جرمی از جانب شورای عالی ستره محکمه نیز برای مصونیت قضات از محاکمه توسط قوای دیگر دولت است، چنانچه اگر قاضی مرتکب جرمی شود و ستره محکمه پیشنهاد عزل او را به شاه تقدیم کرده و شاه این پیشنهاد را مورد قبول قرار میداد محاکمه او در شورای عالی ستره محکمه صورت میگرفت. هکذا در ماده یکصدودوم قانون اساسی، قضات مکلف به تطبیق قانون اساسی و سائر قوانین دولت بوده اند و اگر خلای را ازین بابت احساس کنند، با درنظرداشت اهداف کلی قانون اساسی و اساسات شریعت اسلام، قاضی باید حکمی در قضیه موردبحث صادر نماید که به نظر او عدالت را به وجه احسن در آن قضیه تأمین نماید. این قید گویای این مطلب است که رجحان قانون بر شریعت شرط لازم صدور حکم شناخته شده است. همچنان قید (به نظر قاضی) به خاطر استقلال قضا کاملاً مورد قبول و شریعت مصدر احتیاطی شناخته شده است. بدین صورت مشکل بزرگی را که سالها در افغانستان وجود داشت و این علمای کم سواد

وضعیت دینی که ذهنیت عامه را در برابر تطبیق قانون مغشوش گردانیده بودند از میان بر داشته شد و حل قابل قبول پیشبینی گردید و سالها مورد تطبیق قرار گرفت؛ بدون آنکه مخالفت جدی ای در برابر آن صورت بگیرد. در انجام و خاتمه این موضوع قابل ذکر خواهد بود که استقلال قضائی عبارت از تصمیم قاضی در اصدار حکمی است که مستند بر قوانین نافذ کشور در مورد قضیه مورد رسیدگی اش، طوریکه به نظر او عدالت به وجه احسن تأمین گردد، صادر میگردد و قاضی در صدور چنین حکمی نه از کسی هراس داشته باشد و نه به کسی نیاز. ناگفته نباید گذاشت که استقلال قضا به معنی مطلق العنان بودن قاضی نبوده بلکه در احکام قانون اساسی و سایر قوانین دولت ملهم و ماخوذ از این قانون اساسی برای حفظ امن و سلامت عامه، صیانت حقوق و آزادیهای افراد و تأمین ثبات در کشور به خاطر حفظ نظام حاکم، موادی وضع گردیده بود. قاضی باید حین صدور حکم به آن اتکا نموده حکم صادر میکرد. نادیده گرفتن عمده این احکام جرم بوده، قاضی به موجب آن قابل عزل و محاکمه مییاشد.

باید گفت که بر شمردن جهات عالی و مثبت قانون اساسی ۱۳۴۳ به هیچ وجه بدین معنی نیست که بعد از انفاذ این قانون همه عرصه های زندگی مردم به گلزاری میدل گشته، عدالت در تمام امور زندگی شهروندان راه یافته باشد. زیرا قانون اساسی دارای نواقص متعددی نیز بوده است؛ از آنجمله میتوان بر صلاحیت های شاه انگشت گذاشت. با وجود آنکه خود را واجب الاحترام غیر مسؤول خواند، اما بر اساس همین قانون اساسی همه صلاحیت ها را برای خود اختصاص داد؛ بسا از احکام این قانون فقط در روی کاغذ باقی ماند و جنبه بی تطبیقی به خود نگرفت؛ بطور مثال شوراها و ولایتی و ولسوالی هیچگاه ایجاد نگردید و با وجود که تشکیل احزاب سیاسی آزادی بیان در قانون اساسی مسجل گردیده استقلال قضا را به رسمیت شناخت؛ اما پادشاه تا اخیر دوره سلطنت خویش قانون احزاب را توشیح نکرد و مظاهرات برحق تظاهرکنندگان و مخالفین را بیرحمانه سرکوب نمود؛ همینگونه استقلال قضا را در عرصه بی نظامی نه آنکه شناخت؛ بلکه تا سال ۱۳۵۹ هجری شمسی به حالت قرون وسطایی اش نگهداشته شد. اکنون که رویهمرفته در باره اوضاع و مراحل قضا در افغانستان و استقلال آن، مختصری عرض شد، به جا خواهد بود تا در مورد وضع نابسامان قضائی عسکری که چگونه به حیث یک افزار کور از آن استفاده ناروا و نامشروع صورت میگرفت و به مقابل قوای نظامی کشور به حیث قشر قابل ملاحظه و جامعه افغانستان با چه جفا و ستمی استعمال گردیده است، معلومات اندکی ارائه گردد.